

تجربه‌ی دینی

۱

چیستی تجربه‌ی دینی

علی ربانی گلپایگانی

یکی از مباحث مهم در فلسفه‌ی «دین و کلام جدید» بحث درباره‌ی «تجربه‌ی دینی» است. این بحث نخست در الهیات جدید مسیحی مورد توجه متکلمان مسیحی قرار گرفت و پس از آنان، متکلمان اسلامی نیز به آن پرداخته و امروزه یکی از مباحث رایج و مهم در عرصه‌ی دین‌شناسی و الهیات به شمار می‌رود و تأثیر تعیین‌کننده‌ای نیز در این زمینه داشته است. کسانی تجربه‌ی دینی را سنگری نفوذناپذیر برای دفاع از ایمان دینی در برابر شبهات و انتقادات فکری و عقلی در این باره دانسته‌اند و کسانی دیگر تکثرگرایی دینی و جبرانگاری دین از دین را بر اساس تجربه‌ی دینی تبیین کرده‌اند. برخی نیز وحی و پیامبری را بر اساس تجربه‌ی دینی تفسیر نموده‌اند، اما به راستی تجربه‌ی دینی چیست؟ اسباب و زمینه‌های طرح این بحث در الهیات مسیحی چه بوده است؟ آیا تجربه‌های دینی پیروان ادیان مختلف هسته‌ی مشترکی دارند و آیا می‌توان بر اساس تجربه‌ی دینی، ایمان دینی را توجیه کرد؟ و آیا... برای روشن شدن مسائل یاد شده بر آن شدیم تا تجربه‌ی دین را از زوایای مختلف مورد بررسی قرار دهیم. در این نوشتار چیستی تجربه‌ی دینی را تبیین خواهیم کرد.

تعریف تجربه‌ی دینی

لازم است مقصود خود را از تجربه و

دین بیان کنیم:

برای شناخت چیستی تجربه‌ی دینی

می‌گردد. وقتی گفته می‌شود: علوم بر تجربه متکی هستند، همین معنا مقصود است.

واژه‌ی «تجربه» کاربردهای دیگری نیز دارد که ذکر آن‌ها در تبیین موضوع بحث حاضر نقشی ندارد. از معانی یاد شده، معنای دوم با تجربه‌ی دینی ارتباط دارد؛ گرچه در بیان حقیقت تجربه‌ی دینی دیدگاه‌های مختلف ابراز شده است، ولی بر طبق دیدگاه رایج‌تر تجربه‌ی دینی نوعی احساس روانی و روحی است. احساسی که با عاطفه و ادراک همراه است.

واژه‌ی دین^(۳) نیز کاربردهای گوناگون و بعضاً ناسازگاری دارد. گسترده‌ترین کاربرد آن که عبارت است از مجموعه‌ای از قوانین و دستورهای مبتنی بر نوعی جهان‌بینی، ادیان و حیانی توحید و ادیان غیر توحیدی و حتی مکاتب الحادی هم چون مارکسیسم را شامل می‌شود. محدودترین کاربرد دین

واژه‌ی «تجربه»^(۱) در معانی مختلفی به کار می‌رود که برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱. فراگرفتن دانش یا هنری از طریق عمل و فعالیت مکرر در متن زندگی و در برخورد با حوادث و وقایع گوناگون و در معاشرت با انسان‌های مختلف. این گونه تجربه، حسی و همگانی است و از طریق تکرار به دست می‌آید.

۲. نوعی عکس‌العمل روانی یا احساس درونی که با عواطف همراه است؛ مثلاً احساسی که در حالت ترس یا بیماری به شخصی دست می‌دهد، به عنوان تجربه وی از ترس یا بیماری تلقی می‌شود. این نوع تجربه، بر خلاف مورد پیشین، آنی الوجود و کامل است؛ یعنی فرد در موقعیتی مخصوص چنین حالتی را در خود می‌یابد و آن حالت تجربه کاملی را تشکیل می‌دهد.^(۲)

۳. دو معنای مزبور از کاربردهای تجربه در عرف عام به شمار می‌روند. «تجربه»، در عرف خاص (فلسفه‌ی علم) بر شیوه‌ای خاص از تحصیل معرفت اطلاق می‌شود که از فرضیه، مشاهده و آزمون تشکیل

1. experience

۲. دو کاربرد یاد شده در فرهنگ انگلیسی آکسفورد بیان شده است.

3. Religion

مذهب عبارت است از تأثیرات و احساسات و رویدادهایی که برای هر انسانی در عالم تنهایی و دور از همه‌ی بستگی‌ها برای او روی می‌دهد. به طوری که انسان، از این مجموعه می‌یابد که بین او و آن چیزی که آن را "امر خدایی" می‌داند رابطه‌ای برقرار است و از آن جا که این ارتباط یا از راه قلب یا از روی عقل یا به وسیله‌ی اجرای اعمال مذهبی برقرار می‌گردد، مسلم است که فلسفه و علم کلام که مربوط به عقل است و سازمان‌های کلیسا و روحانیت که مربوط به اعمال مذهبی است از بحث ما خارج بوده و ما فقط به آزمایش‌های شخصی و فردی مذهبی می‌پردازیم.^(۲)

۱. ویلیام جیمز Willam James (۱۸۲۲-۱۹۱۰) روان‌شناس و فیلسوف آمریکایی.
 ۲. دین و روان، ترجمه‌ی مهدی قاینی، ص ۶
 یادآور می‌شویم نام اصلی کتاب جیمز تنوع‌های تجربه‌ی دینی The Varieties of Religious Experience است که از بیست فصل تشکیل شده است و ترجمه‌ی فارسی آن فقط شش فصل کتاب است.

فقط بر ادیان توحیدی و وحیانی منطبق می‌گردد و ادیانی نظیر هندوئیسم، بودیسم و کنفوسیوس را شامل نمی‌شود. در تجربه‌ی دینی معمولاً از حقیقتی به نام امر متعالی یا امر مقدس یاد می‌شود که تجربه‌ی دینی به آن تعلق می‌گیرد. حقیقت یا امر متعالی را به گونه‌های مختلف تفسیر کرده‌اند که با توجه به آن‌ها «دین» مورد بحث در تجربه‌ی دینی متفاوت خواهد بود. تفصیل این مطلب را در بحث مربوط به عنصر یا وجه مشترک در تجربه‌های دینی باز خواهیم گفت. آنچه در این جا یادآور شویم این است که در بحث‌هایی که درباره‌ی تجربه‌ی دینی انجام گرفته است، نه معنای عام و فراگیر دین مقصود است و نه معنای خاص و محدود آن. بلکه معنایی بینابین که مطابق آن تجربه‌های عرفانی در ادیان هندوئیسم و بودیسم و نظایر آن نیز به عنوان تجربه‌های دینی به شمار می‌رود. ویلیام جیمز^(۱) درباره‌ی مذهب مورد بحث در تجربه‌ی دینی چنین گفته است:

متعلق تجربه‌ی دینی

اکنون باید دید موضوع یا متعلق تجربه‌ی دینی، از دیدگاه فیلسوفان دین غربی چیست در سخنی که از ویلیام جیمز نقل کردیم، متعلق تجربه‌ی دینی "امر خدایی" دانسته شده است، ولی آیا مقصود از امر خدایی «دقیقاً چه چیز است؟ وی در ادامه گفته است:

با این تعریفی که ما از مذهب کردیم، از بسیاری از اختلافات عقاید و زد و خوردها دور خواهیم بود. فقط احتمال دارد در یک مورد اختلافی پیش آید و آن در کلمه «امر الهی» است. زیرا امروزه روش‌های فکری چندی موجودند که معمولاً آن‌ها را روش‌های فکری - مذهبی به شمار می‌آورند؛ در حالی که وجود خدای مشخصی در آن‌ها دیده نمی‌شود؛ مثلاً مذهب بودایی، گرچه در نزد عامه بودایی‌ها شخص بودا به جای خداوند قرار گرفته است، اما به نظر دقیق که در این مذهب مطالعه شود در آن، خدایی فرض نشده است. در مذهب امرسون Emerson نیز، که یک مذهب ایده‌آلیزم برتر جدید است، خدا به صورت یک تصور ایده‌آلی درآمده است. آن‌ها به یک

خدای مشخص و یک موجود مافوق بشری معینی معتقد نیستند، بلکه آن الوهیت متعال و برتری که در کاینات وجود داشته و در تار و پود معنوی هستی جای دارد، موضوع پرستش این مذهب است.

بنابراین، از جنبه‌ی تجربی، این اعتقاداتی که خدایی مشخص در آن‌ها وجود نداشته یا نیمه خدایی در آن‌ها هست، ما آن‌ها را مذهب دانسته و هنگامی که در تعریف خود از مذهب، روابط بشری را با آن‌چه که امر الهی است جای می‌دهیم، باید "امر الهی" را در یک معنای وسیع در نظر بگیریم؛ به طوری که آن معنا هم شامل خدایی مشخص و معین باشد و هم یک خدای نامتشخص یا شبه خدایی را دربرگیرد.

ویلیام جیمز در این جا به این نکته تفتن یافته است که کلمه‌ی «شبه خدایی» دارای اجمال و ابهام است. زیرا بشر در طول تاریخ، شبه خدایان بسیاری را با صفات ناسازگار برگزیده است. بنابراین صفت اصلی «شبه خدایی» چگونه باید باشد و این خدایان چه صفاتی باید داشته باشند که خواه آن صفات در یک وجود متشخص متمرکز

شده باشد یا نه، وقتی ما ارتباطی با آن‌ها داشته باشیم ما را فردی مذهبی بنامند؟ آن‌گاه در رفع این ابهام گفته است:

یک چیز مسلم این است که بشر، خدایان را به مفهوم عالی‌ترین وجود و بالاترین قدرت‌ها شناخته است و هیچ چیز از حول وقوه آن‌ها بیرون نیست. اولین و آخرین کلمه‌ی حقیقت به آن‌ها بستگی دارد. پس آن‌جا که اصل‌ترین، حاوی کلی‌ترین و عمیق‌ترین حقیقت‌ها مفهوم می‌شود، اصطلاح شبه خدایان را می‌توان به کار برد. از این رو، «مذهب» عبارت خواهد بود از وضعیتی که بشر رابطه‌ی خود را با این حقیقت اولیه، هرگونه که تصور شود، حس می‌کند.^(۱)

برخی از فیلسوفان دین، امر متعالی را به عنوان ویژگی دین در بحث تجربه‌ی دینی دانسته‌اند. نورمن. ال. گیسلر در این باره گفته است:

تلاش‌هایی که برای تعریف دین شده است عموماً در کسب استقبال همگانی ناموفق بوده‌اند. با این همه بخش عظیمی از این تعاریف حداقل شامل یک عنصر مشترک هستند: در آگاهی از امر متعالی... حداقل دو معنا وجود دارد که در آن‌ها تجربه‌ی دینی ممکن است مشتمل بر تعالی باشد. اول آن‌که

تعالی ممکن است ناظر به روند غلبه بر شرایط محدودیت و عجز در فرد باشد. این چنین چیزی می‌تواند خود استعلایی هم نامیده شود. تعالی در معنای متعلق تجربه‌ی دینی، یعنی همان امر متعالی نیز به کار رفته است. ما در این تحقیق، ابتدا با استعلای دینی در معنای دوم سر و کار خواهیم داشت. منظور از «امر متعالی» مفهومی بسیار گسترده است که همان‌گونه که اعتقاد به خدا را دربر می‌گیرد، اعتقاد به همه خدایی را نیز دربر می‌گیرد.

امر متعالی نه تنها توصیف‌های گوناگونی دارد، بلکه می‌تواند ابعاد زیادی نیز داشته باشد. «امر متعالی» به طور ساده به دو معناست: اول آن که چیزی وقتی متعالی است که به ماورا برود یا بیش از آگاهی‌های بی واسطه شخص باشد. در این معنا ضمیر ناخودآگاه نیز متعالی خواهد بود. زیرا به ورای آگاهی بی واسطه‌ی فرد می‌رود و با این همه او به گونه‌ای از وجود آن آگاه است. من متعالی نیز مثالی دیگر است. زیرا ما بدان وقوف داریم و می‌دانیم که ورای آگاهی ماست. هم چنین نفوس دیگر نیز متعالی

۱. دین و روان، ص ۱۱-۶.

است. زیرا از آن‌ها آگاه هستیم، ولی به عنوان موجودی ماورای ما، بدان‌ها آگاهی داریم. نومن کانت نیز متعالی است. زیرا او به گونه‌ای می‌داند که «نومن» در خارج است؛ اگر چه نمی‌تواند بگوید که چیست.

دوم آن که، چیزی وقتی در معنای دینی متعالی است که به عنوان غایت به اعتقاد درآید. امر متعالی چیزی است که متعلق سرسپردگی تام باشد که برای آن انسان ممکن است حتی فداکاری و الایی را داشته باشد. امر متعالی متعلق علقه‌ی نهایی است. زیرا به عنوان غایت یا نهایت، اندیشیده شده است. مثال‌هایی برای چنین تعهد و سرسپردگی در خارج از خود دین به سختی یافت می‌شود. شاید بتوان تا حدودی "وطن من" درست یا نادرست، در نظر یک میهن پرست یا وظیفه فقط به خاطر تکلیف، در نظر یک اخلاق مدار، یا تعهد هنرمند به زیبایی مطلق را مثال‌هایی برای آن دانست. همان گونه که تیلیخ^(۱) متذکر شده است، این غایت است که انسان بدان سرسپردگی نهایی دارد هر چه که کمتر از سرسپردگی تام باشد کمتر از یک تجربه‌ی دینی است.^(۲)

حقیقت غایی نیز که در عبارت‌های برخی از فیلسوفان دین آمده است، همان

معنای امر متعالی را به توضیحی که داده شد، می‌رساند. مؤلفان کتاب عقل و اعتقاد دینی حقیقت غایی را به عنوان متعلق تجربه‌ی دینی دانسته و گفته‌اند: «شرط تجربه‌ی دینی آن است که خداوند یا حقیقت غایی موضوع آن تجربه باشد یا موضوع آن تجربه تلقی شود.»^(۳)

ویژگی‌های تجربه‌ی دینی

برخی از فیلسوفان دین تجربه‌ی دینی را با دو ویژگی تعریف کرده‌اند. یکی، آگاهی از امر متعالی و دیگری، سرسپردگی تام به امر متعالی. توضیح این دو ویژگی بدین قرار است:

۱. آگاهی از امر متعالی

پیش از این یادآور شدیم که در بسیاری از تعاریف دین این حقیقت که

۱. پل تیلیخ (1886-1956) Paul Tillich فیلسوف و متکلم پروتستان آلمانی.
۲. فلسفه‌ی دین، ترجمه‌ی حمیدرضا آیت‌اللهی.
۳. مایکل پترسون و دیگران، عقل و اعتقاد دینی، ترجمه‌ی احمد نراقی، ابراهیم سلطانی، ص ۲۸.

متعالی، نیاز به استعلا یافتن انسان و فایق آمدن بر شرایط ناهنجار و ناگوار زندگی نیز مفروض و مسلم است. بدین جهت نیاز به تعالی بخشیدن به خویش را از ویژگی‌های انسان دانسته‌اند. تبلیغ در کتاب پویایی ایمان گفته است: «قوای انسانی نیروهایی هستند که به سوی فعلیت ره می‌سپارند. انسان با آگاهی‌اش از بی‌نهایت به ایمان به تعلق داشتن به آن کشانده می‌شود، ولی چیزی که همانند یک دارایی در تملک ندارد، در عبارات انتزاعی آن چیزی است که به عنوان «بی‌تابی دل» درون جریان زندگی رخ می‌نماید». بنابراین، سخن کوفمان که گفته است: مذهب در آرزوی انسان برای تعالی بخشیدن به خویش ریشه دارد، پذیرفته است. هم‌چنین این گفته‌ی کواستن‌بام که «عشق، مقوله‌ای ماتقدم است که بدان وسیله انسان مذهبی جهان خویش را وحدت می‌بخشد و بر تضاد دیگر بودن غلبه می‌کند و به بر ساختن خویش نایل می‌گردد».

بنابراین، تجربه‌ی دینی؛ چه به عنوان عشق و چه به صورت نیرویی دیگر لحاظ شود، بالذات متضمن وسایلی است

دین، متضمن آگاهی از امر متعالی است، حداقل یکی از عناصر مشترک دین شناخته شده است. این عنصر مشترک بیانگر یکی از ویژگی‌های تجربه‌ی دینی است. این که یک تجربه‌ی دینی متضمن امر متعالی است؛ نه تنها معتقدین به خدای یکتا و معتقدین به همه خدایی است، بلکه باور بسیاری از ملحدین هم هست؛ اگر چه دیدگاه‌ها درباره‌ی ابعاد، و تعاریف امر متعالی، متفاوت است، ولی در این مطلب که تجربه‌ی دینی در بردارنده‌ی امر متعالی است، اختلافی دیده نمی‌شود.

علاوه بر این که تجربه‌ی دینی متضمن امر متعالی است، از نظر انسان مذهبی، امر متعالی دارای واقعیت و تحقق عینی است. بنابراین، فرض وجود امر متعالی نیز در تجربه‌ی دینی ضرورت دارد. فویرباخ که خود منکر دین است، مدعی ضرورت وجود امر متعالی از دیدگاه انسان دین‌دار است. زیرا اگر انسان دین‌دار، امر متعالی را چیزی غیر از خودش نداند، هیچ‌گیری را به عنوان حقیقت غایی عبادت نخواهد کرد. در تجربه‌ی دینی علاوه بر امر

که انسان می‌تواند به واسطه آن‌ها از خویش استعلا یابد یا به ورای محدودیت‌های عاجزانه خویش برود.^(۱)

نویسندگان کتاب عقل و اعتقاد دینی در مورد متعلق تجربه‌ی دینی که آن را از دیگر تجربه‌های انسانی تمایز می‌بخشد گفته‌اند: «تجربه‌ی دینی را غیر از تجربه‌های متعارف می‌دانند؛ یعنی شخصی، متعلق این تجربه را موجود یا حضوری مافوق طبیعی می‌دانند؛ یعنی خداوند یا تجلی خداوند در یک فعل یا آن را موجودی می‌انگارد که به نحوی با خداوند مربوط است؛ مثل تجلی خداوند یا شخصیتی نظیر مریم عذرا یا آن را حقیقتی غایی می‌پندارد؛ حقیقتی که توصیف‌ناپذیر است؛ مثل امر مطلق غیر ثنوی برهمن نیروانا.^(۲)

در سخن آنان نیز امر متعالی یا حقیقت غایی به عنوان متعلق تجربه‌ی دینی شناخته شده است که در ادیان و مذاهب مختلف با عبارات و مفاهیم متفاوتی تعبیر شده است یا در شرایط متفاوت به صورت‌های مختلف به تجربه درآمده است. بدین جهت است

که آنان در عبارات‌های بعدی خود پیوسته از خداوند یا حقیقت غایی به عنوان متعلق تجربه‌ی دینی یاد کرده‌اند.

۲. سرسپردگی تام یا وابستگی مطلق

تجربه‌ی دینی ویژگی دیگری نیز دارد که با عبارات‌هایی مثل «سرسپردگی تام»، «وابستگی مطلق» و پرستش در معنای عام آن، بیان شده است. یک تجربه‌ی دینی دربردارنده چیزی ورای یک تجلی صرف است؛ چیزی نامقید و نهایی و چیزی که انسان‌ها مایلند بدان با خلوص کامل و وفاداری سربسپارند؛ یعنی تجربه‌ی دینی، نه تنها آگاهی از امر متعالی را دربردارد، بلکه آگاهی به آن، به عنوان امر غایی و به عنوان امری مقتضی سرسپردگی غایی را نیز دربر می‌گیرد.

تعبیر سرسپردگی تام را بیان

۱. نورمن گیسلر، فلسفه‌ی دین، ترجمه‌ی حمید رضا آیت‌اللهی، ص ۳۹-۴۶.

۲. عقل و اعتقاد دینی، ص ۳۷.

رامسی^(۱) در کتاب زبان دینی^(۲) به کار برده و گفته است: «امر متعالی باید چیزی باشد که فرد تمایل دارد بدان سرسپردگی تام داشته باشد قبل از آن که به آن به عنوان امری دینی تعین بخشد. یک تجربه‌ی دینی چیزی را دربرمی‌گیرد که موجب سرسپردگی تام به آن از جانب فرد می‌گردد».

پل تیلیخ به جای سرسپردگی تام از «علقه‌ی نهایی» سخن گفته است. او گفته است: «تصور بنیادین از دین حالت برگرفته از یک علقه‌ی نهایی، از یک جذبه‌ی نامتناهی، از چیزی است که فرد بدون هیچ‌گونه قیدی آن را جدی می‌گیرد و مشتاق است برای آن رنج ببرد یا حتی جان ببازد. علقه‌ی نهایی هم جنبه‌ی عینی و هم جنبه‌ی ذهنی دارد. جنبه‌ی ذهنی بر این دلالت دارد که فرد و فاعل شناسا به طور نامقید درباره‌ی چیزی جدی است؛ جنبه‌ی عینی به عینیت علقه‌ی غایی انسان اشاره دارد که خدا نامیده می‌شود».

به اعتقاد تیلیخ هر انسانی یک علقه غایی دارد. چرا که بدون محوری برای علقه، هیچ محور یک پارچگی برای

شخصیت فرد وجود نخواهد داشت. این علقه‌ی غایی که همه انسان‌ها دارند، وحدت و عمق را برای تمام علقه‌های دیگر انسان‌ها فراهم می‌آورد. وی آن‌گاه یادآور شده است که چه بسا علقه‌ی غایی مربوط به چیزی باشد که واقعاً غایی نیست؛ مانند علقه به پدر و مادر و مانند آن، ولی چون اگر تمام وجود انسان با چیزی کمتر از علقه‌ای غایی تعین یابد، ایمان ناکافی خواهد داشت، باید همیشه کوشش کند تا حدود کرامندی را بشکند و به غایت واقعی دست یابد. چرا که سرسپردگی غایی فرد به چیزی که غایت نیست بت‌پرستی است.

بنابراین، تجربه‌ای دینی خواهد بود که متضمن سرسپردگی غایی باشد و تجربه‌ای کاملاً دینی نخواهد بود، اگر به چیزی سرسپرده است که واقعاً غایی نیست.

عبارت آشنایی که می‌توان به جای سرسپردگی غایی به کار برد، کلمه

1. Ian Ramsey

2. Religious Language

«پرستش» است. زیرا فرد به چیزی به خاطر ارزشی که در آن می‌بیند با علقه‌ی تام پاسخ می‌دهد و چنین چیزی «عبادت» نامیده می‌شود. عبادت همان رهیافت تحسین و پذیرش ارزش غایی امر متعالی است که از آن آگاه است. پرستش به معنای خاص آن که با آداب و شرایط ویژه‌ای همراه است، از ارکان تجربه‌ی دینی نیست، ولی به معنای عام آن، یعنی پرستش در عمق دل از ارکان تجربه‌ی دینی به شمار می‌رود. شلایر ماخر، تجربه‌ی دینی از امر متعالی را به عنوان «احساس وابستگی مطلق» توصیف کرده است. حتی فروید نیز با این که انسان‌ها چنین مفهومی از وابستگی را دارند موافق است، گرچه

مایل نیست آن را با تجربه‌ی دینی یکی بداند. در مجموع می‌توان گفت: این واقعیت مورد توافق است که انسان‌ها چنین مفهومی از وابستگی، علقه یا سرسپردگی را دارند که ما آن را تجربه‌ی دینی نامیده‌ایم. سرانجام این نتیجه به دست آمد که تجربه‌ی دینی حداقل دو عامل بنیادی دارد:

۱. آگاهی از امر متعالی؛
 ۲. سرسپردگی تام به آن به عنوان غایت نهایی.^(۱)
- اما این که آیا به مقتضای تجربه دینی، امر متعالی واقعاً وجود دارد یا نه؟ پرسشی است که در فصل دیگر به بررسی آن خواهیم پرداخت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی